

رویکردهای گوته به ادبیات جهانی

محمد رضا کریمی*¹، محمدا میر عبیدی نیا²، فاطمه مدرسی³

1. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه
2. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه
3. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه

دریافت: 1398/7/5

پذیرش: 1398/12/12

چکیده

ادبیات جهانی واکنشی به ناکامی‌ها و کاستی‌های ادبیات ملی است. آرمان آشکارش یک‌پارچگی مردم جهان و آرمان پنهانش برتری‌جویی و فزون‌خواهی ملی است. راهکارش پیوند میان سخنوران جهان و ابزارش فرهنگ، زبان و ادبیات است. رویکردهای گوته به ادبیات جهانی بازتاب آرمان‌ها، اندیشه‌ها و رخداد‌های روزگار اوست؛ از این رو گوناگون و پرشمار است و پیوسته دگرگون می‌شود. مقاله پیش رو برآن است با بررسی رویکردهای گوته به ادبیات جهانی، به واکاوی خواست او از ادبیات جهانی، خاستگاه، مرزها و چندوچون دیدگاهش بپردازد. واژه‌های کلیدی: یوهان ولفگانگ فون گوته، ادبیات ملی، ادبیات اروپایی، ادبیات جهانی.



1. مقدمه

از آنجا که هیچ دیدگاهی پاسخ‌گوی همه پرسش‌هایی که مطرح شده است، نبوده و نیست، دیدگاه گوته¹ درباره ادبیات جهانی² نیز با پرسش‌هایی مواجه بوده که پاسخ‌هایش نتوانسته است همگان را خرسند کند. به‌باور گوته، یکی از راه‌های شناخت درست پدیده‌ها، پرداختن به چندوچون پیدایش و دگرگونی پیوسته آن‌ها در گذر زمان است (کافمن، 1387: 78-79). گسترش و پویایی روزافزون دانش به گوته آموخت از ارائه هرگونه چارچوبی درباره ادبیات جهانی و مرزهای آن بپرهیزد. او هرگز به‌گونه‌ای روشمند به بررسی کیفیت دیدگاهش نپرداخت؛ به همین سبب روشنگری خواست راستین او سخت دشوار است. ولک می‌گوید: «از آنجا که بسیاری از بیانات گوته عبارت است از گفته‌های تصادفی و نه تفسیر دقیق، از آن‌ها برای روشن کردن اصول مورد نظر او بهره چندانی نمی‌توان گرفت» (1388: 1/286).

به‌باور گوته، در زندگی سرشار از نوآوری و آفرینش هنری، پرداختن به سروده یا نوشته فرد سخنور دارای ارزش چندانی نیست. آنچه ارزش دارد، پرداختن به سبک و شیوه او و بازتاب آن در میان سخنوران و هنرمندان هم‌روزگارش است و امیدهایی که برای آیندگان آفریده است (مان و ابوتراب، 1378: 182). ناگزیر نمی‌توان از یگانه دیدگاه گوته درباره ادبیات جهانی سخن گفت؛ چراکه او در این باره رویکردهای گوناگونی دارد که در گذر زمان دگرگون شده است و درحال حاضر بخشی از آن‌ها فقط ارزش تاریخی دارد.

از آنجا که بسیاری از سروده‌ها و نوشته‌های گوته تاکنون به فارسی برگردانده نشده است، نویسندگان مقاله برآن‌اند برپایه مقاله‌های او، دیوان غربی - شرقی³، نمایش‌نامه فاوست⁴ و زندگی‌نامه خودنوشت⁵ وی به بررسی رویکردهای گوته به ادبیات جهانی بپردازند. به روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تاریخی - تکوینی، نخست به بررسی کارکرد فرانسه‌گرایی، ملی‌گرایی، اروپاگرایی و جهان‌گرایی در پیدایش دیدگاه ادبیات جهانی پرداخته و سپس کوشیده‌اند پیوند جنبش‌های روشنگری، آزادی‌خواهی، رمانتیسم، توفان و پریشانی، و ترجمه را با دیدگاه ادبیات جهانی روشن کنند و در پایان بازتاب دیدگاه ادبیات جهانی در میان چند تن از اندیشمندان و سخنوران را بررسی‌اند.

در ادامه چند گروه واژگان پرکاربرد از نگاه نویسندگان مقاله تعریف شده است: ادبیات جهانی: هر نوشته‌ای است که در اوج نوآوری و بی‌مانندی، انسانی‌تر، ادبی‌تر، فراگیرتر و ماندگارتر باشد و رستگاری همگان را در پی داشته باشد.

تاریخ ادبیات جهان: شرح احوال و سنجش و ارزیابی آثار سخنوران برجسته جهان و نیز تاریخ پیدایش و دگرگونی انواع ادبی و سبک‌های ادبی از آغاز تا امروز است.

ادبیات تطبیقی: یکی از شاخه‌های نقد و نظریه ادبی است که به بررسی چندوچون پیوند (وام‌دهی و وام‌گیری) میان سخنوران، ادبیات، دیگر دانش‌ها، هنرها و رخدادها می‌پردازد.

ادبیات عمومی: یکی از شاخه‌های نقد و نظریه ادبی است که زبان ادبی (روساخت و ژرف‌ساخت)، زیبایی‌شناسی سخن، انواع ادبی، سبک‌های ادبی، مکتب‌های ادبی، نقد ادبی و تاریخ ادبیات را بررسی می‌کند.

ادبیات قومی: هر نوشته نوآورانه‌ای است که از فرهنگ و زبان توده مردم سرچشمه گرفته و گویی توده مردم آن را نوشته‌اند. گفتنی است که با ادبیات توده (عامه/ فولکلور) یکسان نیست.

ادبیات ملی: هر نوشته نوآورانه و کم‌مانند ادبی، انسانی، فراگیر و ماندگار که بسیار وابسته به مرزهای فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و... یک کشور باشد.

1.1. پیشینه پژوهش

جهانبگلو در پژوهش «جهانی‌بودن یا جهانی‌شدن؟» (1383) رویکرد گوتته به ادبیات جهانی را گونه‌ای از جهانی بودن فرهنگی می‌داند. یوست⁶ در مقاله «مفهوم ادبیات جهان» (1387) شماری از رویکردهای گوتته به ادبیات جهانی و پیوند آن‌ها با ادبیات تطبیقی و ادبیات ملی را بررسی کرده است. فیروزآبادی در «گوتته و مفهوم ادبیات جهانی و تطبیقی» (1390) به بررسی خواست گوتته از ادبیات جهانی و مرزهای میان ادبیات جهانی و ادبیات تطبیقی نظر داشته است. امینیان طوسی در مقاله «گزارشی از انجمن ادبیات جهانی و مؤسسه ادبیات جهانی» (1395) گزارشی از کارکرد و جایگاه رویکردهای نوین به ادبیات جهانی را به دست داده



است. مورتی⁷ در «تأملاتی در ادبیات جهان» (1396) با بررسی رویکردهای گوته به ادبیات جهانی، راهکارهای نوینی برای پرداختن به ادبیات جهانی پیشنهاد داده است.

2-1. پرسش‌های پژوهش

- گوته چه رویکردهایی به دیدگاه ادبیات جهانی دارد؟
- جنبش‌های سیاسی، اجتماعی، فلسفی، هنری و ادبی در پیدایش دیدگاه ادبیات جهانی چه کارکرد و جایگاهی دارد؟

2. بحث و بررسی

1-2. فرانسه‌گرایی

نگاهی هرچند گذرا به سرگذشت زبان و ادبیات فرانسه و چگونگی پیدایش، گسترش، برتری و ماندگاری آن در گذر روزگار، روشنگر سرگذشت زبان و ادبیات در دیگر کشورهای اروپایی سده‌های هجدهم و نوزدهم خواهد بود. فرانسه به‌منظور پیشی گرفتن فرهنگی بر همسایگان خود، به دو راهکار کارآمد دست زد. راهکار نخست بنیان‌گذاری فرهنگستان فرانسه بود. پریستلی⁸ می‌نویسد:

ایجاد فرهنگستان فرانسه توسط ریشلیو در زمانی که فرانسه مقتدرترین کشور اروپا بود [دوران لوئی چهاردهم] ادبیات را در وضع و موقعیتی رسمی قرار داد [...] در این ضمن از نویسندگان و خوانندگان خارجی (آن هم نه به عبث) خواسته می‌شد که اقداماتی را که پاریس و ورسای در زمینه ادبیات به‌عمل آورده و [...] بستایند (1387: 67).

دو دیگر پایه‌گذاری انجمن زبان و ادبیات پلیئاد⁹ (پلیئاد دوم) بود. آنچه را که جنبش پلیئاد آشکارا در پی‌اش بود، در دیدگاه دوبله¹⁰ می‌توان جست. دوبله سخنوران روم باستان را بهترین الگو برای شاعران و نویسندگان فرانسه می‌داند: «رومیان چگونه زبان خود را غنی کردند؟ [...] با تقلید کردن از بهترین سخنوران یونانی، تبدیل خود به آن‌ها، بلعیدن آن‌ها و بعد از هضم

کردن آن‌ها، تبدیل آن‌ها به خون و غذا» (کازانووا، 1393: 57). با آنکه اندیشمندان و سخنوران فرانسه بر آن بودند به شیوه بازرگانان، کارگزار بی‌چون و چرای ارزش‌گذاری فرهنگی در جهان (اروپا) شوند و بر سودجویی خود بیفزایند، آشکارا می‌کوشیدند با سرپوش نهادن بر خوی برتری‌جویی خود، چهره فرانسه را از هرگونه ناپاکی و آرایش بزدایند.

زبان فرانسه نه تنها زبان نامه‌ها و گفت‌وگوهای سیاسی، اداری و تجاری کشورهای اروپایی بود، شاهان و بزرگ‌زادگان روسیه، آلمان و... نیز به فرانسه سخن می‌گفتند؛ چراکه فرانسویان خود را در جایگاه قومی برگزیده و پرچم‌دار دین نوین (آزادی) شناسانده بودند (لوکاج و دیگران، 1386: 154). فرهنگ، زبان و ادبیات فرانسه برای دیگر کشورها کارکرد آینه و چراغ را داشت؛ به گونه‌ای که می‌توانستند خود را در آینه دیگری بنگرند و در روشنایی چراغ دیگری راه رستگاری را بیابند. فرهنگ زبان و ادبیات فرانسه بخش بزرگی از اروپا را فراگرفت؛ زیرا «فرانسوی‌ها همیشه و همه‌جا تمدنشان را با خود به‌همراه دارند: قهوه‌خانه و تئاتر» (لوز، 1379: 31). این باور همگانی که فرهنگ، زبان و ادبیات فرانسه هسته، محور و الگوی فرهنگ، زبان و ادبیات دیگر کشورهاست، دست‌کم بیش از یک سده پیشینه داشت؛ زیرا فرانسه کشوری چندفرهنگی بود که با شتابی بیش از همسایگان خود، پیش می‌رفت.

گفته بی آنکه پرچم‌دار دشمنی با فرانسه شود، می‌نویسد: «چگونه می‌توان بدون داشتن تنفر از کسی (فرانسه) سلاح به‌دست گرفت؟» (همان، 397). ناپلئون دستاوردهای انقلاب فرانسه را به آلمان آورده بود؛ از این رو برخی اندیشمندان (مانند هگل و گوته) با آن دشمنی نکردند. گوته کوشید دوگانه هسته - پوسته را از میان ببرد. راهکار او پیوستن به ادبیات جهانی بود؛ ادبیاتی که از چنبر ذوق، سلیقه، فزون‌خواهی و برتری‌جویی فرانسه رسته باشد. شاید نگرش گوته بر این باور آزادی‌خواهانه استوار بود: جهان به‌سوی بهتر شدن پیش می‌رود. ناگزیر هیچ فرهنگ، زبان و ادبیاتی به‌تنهایی نمی‌تواند مایه رستگاری مردم جهان شود.

2.2. آلمان



اندیشمندان آلمان برای نخستین بار پذیرفتند کشور گرفتار آشوب و پریشانی است و باید برای رهایی از آن چاره‌ای بیندیشند. گوته می‌گوید: «ما آلمانی‌ها خود را نژاده می‌دانیم؛ زیرا از روز ازل تا به امروز دگرگونی و پیشرفت را چندان نیازموده‌ایم» (مان و ابوتراب، 1378: 185). موج فراگیر ناخرسندی از نداشتن یک‌پارچگی سیاسی، شکوه ملی و فرهنگ، زبان و ادبیات درخور، اندیشمندان و سخنوران آلمان را برآن داشت به‌جای آفرینش ادبی، به ترجمه، نقد و نظریه‌های ادبی روی آورند؛ زیرا ادبیات کهن آلمان چندان پربار و درخشان نبود که بتواند راهگشای سخنوران آینده شود. از این رو لسینگ¹¹ می‌گوید: «ما هنوز یک ملت نیستیم. من از تشکیلات سیاسی سخن نمی‌گویم [...] ما هنوز کهنه‌مقلدان هرآنچه بیگانه است، هستیم» (ولک، 1388: 1/ 228).

باآنکه به‌باور مولر¹²، هوش سرشار، جهان‌گرایی، آشتی‌جویی و میانجیگری میان مردم و کشورها بخشی از سرشت آلمانی‌هاست که باید آن را پاس بدارند (لوکاچ و دیگران، 1386: 230)، هزلت¹³ آلمانی‌ها را برای داشتن یک ویژگی که رفته‌رفته بخشی از سرشت آن‌ها شده است، سرزنش می‌کند: «آلمانی‌ها در به‌دست آوردن نام و آوازه - آن‌هم به هر شیوه‌ای - هیچ مرزی نمی‌شناسند» (ولک، 1388: 2/ 291). گوته از این سرشت به‌هیچ‌روی بی‌بهره نبود. از آنجا که تا روزگار گوته، جنگ همواره یگانه‌راه شناساندن خود به دیگران بوده است، مایه هرگونه پیشرفت به‌شمار می‌رفت. گوته از زبان فاوست و مفیستوفلس می‌گوید: «فاوست: باز جنگ! خردمندان دشمنش می‌دارند. مفیستوفلس: جنگ باشد یا صلح؟ خردمندی همیشه در آن است که دستاورد خوبی به سود خویش از آن حاصل شود» (1376: 341). در این رویکرد، هنگامی که کشورگشایی با ابزار جنگ جای خود را به کشورگشایی با ابزار فرهنگ می‌دهد، بهتر است که به‌هنگام از آن بهره برد. بی‌گمان گوته پس از دیدار با ناپلئون این سخن او را همواره به‌یاد داشته است: «تقدیر سیاست است و نه چیز دیگر» (لوز، 1379: 389)؛ از این رو برای بهبود سرنوشت مردم آلمان، راهکار فرهنگی را پیشنهاد کرد. او به‌راستی ادبیات جهانی را با فرهنگ جهانی برابر می‌داند. در این رویکرد، هر اندازه جنگ و سیاست شکاف میان کشورها را افزایش می‌دهد، فرهنگ از شکاف میان کشورها می‌کاهد.

از آنجا که آلمان در میدان جنگ بیشتر با شکست روبه‌رو شده بود، می‌کوشید به پشتوانه فلسفه، موسیقی و ادبیات به کشورگشایی بپردازد. با آنکه آنان سرانجام در جنگ با فرانسه پیروز شدند، همچنان در بند فرهنگ فرانسه ماندند. نگاه گوته به دوران پس از جنگ سرشار از خوش‌بینی است؛ از همین رو با نگرشی شناخت‌محور می‌نویسد:

دوره‌ای است که می‌توان از ادبیات جهانی عمومی سخن گفت و این کار بس درست است؛ زیرا همه ملت‌هایی که در جنگ‌های هراس‌انگیز آسیب دیده‌اند و قصد دارند هویت خویش را درک کنند، ناگزیر دریافته‌اند که بسیاری از امور را از بیگانگان گرفته‌اند و تا آن زمان این نیازهای معنوی برای آنان ناشناخته بوده است. به همین دلیل هم آن حس هم‌جواری پدید آمده است (فیروزآبادی، 1388: 97).

لسینگ، هردر¹⁴ و گوته بخشی از عمر خود را در جنگ سپری کرده بودند؛ به همین دلیل زودتر از فیلسوفان توانستند آینده جهان را پیش‌بینی کنند (آدرنو، 1388: 169). آنان دست‌کم یک سده پیش از شعله‌ور شدن آتش دو جنگ جهانی، زنگ خطر را به صدا درآوردند و پرچم‌دار گفت‌وگو و مهرورزی در جهان شدند. از همین سبب است که گوته با رویکرد آشتی‌جویانه می‌نویسد: «تکرار می‌کنیم منظور [از ادبیات جهانی] این نیست که اقوام مختلف یکسان بیندیشند؛ بلکه می‌خواهیم تفاهم متقابل بیاموزند و اگر به مهر ورزیدن به یکدیگر رغبتی ندارند، دست‌کم راه تحمل کردن یکدیگر را فراگیرند» (ولک، 1388: 1/ 283).

3-2. ملی‌گرایی

دل‌بستگی اندیشمندان و سخنورانی همچون کانت، گوته و شیلر به زبان و ادبیات آلمانی به‌راستی گواه ملی‌گرایی بی‌چون‌وچرای آنان است؛ آن‌هم در روزگاری که فردریک دوم¹⁵ زبان آلمانی را «زبانی درخور اسب‌ها» خوانده بود. پیدایش ملی‌گرایی پس از وابستگی به ریشه‌های دینی، جغرافیایی، تاریخی و نژادی سخت وابسته به ریشه‌های زبانی بود.



گوتته درست در روزگاری از ادبیات جهانی سخن گفت که دوران اوج هواداری سرسختانه از زبان و ادبیات ملی در اروپا بود. در این دوران سخن گفتن از ادبیات جهانی گناهی بزرگ به‌شمار می‌رفت؛ تا آنجا که «ادبیات رفته‌رفته در اروپا مایهٔ نفاق شد» (کازانووا، 1393: 14). بنابراین بنیان ادبیات جهانی واکنشی به مرزبندی‌های ادبیات ملی کشورها بود. در روزگاری که ملی‌گرایان در فکر بازپس‌گیری آلمان از دست‌اندازی‌های فرانسه، اتریش، انگلیس، امپراتوری رو به نابودی روم و شهریاران پرشمار آلمانی بودند، گوتته در اندیشهٔ گرفتن جهان به یاری فرهنگ بود. راهکار او گریز از ادبیات ملی نابوده به ادبیات جهانی بود. بنیان نهادن آلمانی باشکوه یگانه‌آرمان گوتته و ملی‌گرایان به‌شمار می‌رفت. رویکرد ملی‌گرایان بیشتر درونی و دیدگاه گوتته بیرونی بود. ایشان برآن بودند که به یاری نبوغ و نوآوری، در سایهٔ بیگانه‌ستیزی و با پُررنگ کردن مرزهای نژادی و فرهنگی، آلمان را به برتری و شکوه آلمانی برسانند. گوتته می‌خواست هرآنچه را که نیک است اما آلمانی نیست، به یاری بگیرد؛ از این رو بی‌پروا دربارهٔ جایگاه ادبیات خودی (اروپا) در برابر ادبیات بیگانه (شرق) می‌گوید که وقتی پیشینیان ما در جنگل و بر روی درختان زندگی می‌کردند، چینیان آفریدگار و دارای هزاران داستان بودند (پوچنر، 1398: 1). پس از آن، در 31 ژانویه 1827 به اکرامان می‌گوید:

من به باوری عمیق رسیده‌ام که شعر دارایی جهانی بشریت است. ادبیات ملی دیگر معنایی ندارد. اکنون ما ادبیات ارزشمند جهان را در دست داریم [...] و درعین حال که برای آثار خارجی ارزش قائل هستیم، نباید خودمان را اسیر آن‌ها کرده و به‌عنوان مدل از آن‌ها استفاده کنیم. ما نباید این ارزش را به چینی‌ها یا صرب‌ها یا کالدرانی‌ها و یا اشراف بدهیم. اگر به‌دنبال مدل هستیم، باید به یونان باستان برگردیم که همواره آثار زیبای بشریت در آن پیداست. بقیهٔ آثار را باید از جنبهٔ تاریخی بررسی کنیم. آثار زیبا را به خودمان نسبت دهیم (امینیان طوسی، 2016: 87).

وی در این دیدگاه بی‌پرده از روح زمان (برتری‌جویی و فزون‌خواهی) سخن می‌گوید و می‌نویسد: «آنچه شما روح زمان‌ها نام می‌دهید، دراصل چیزی جز روح خود نویسندگان کتاب‌ها نیست که زمان در آن بازتاب یافته است» (گوته، 1376: 20-21).

ملی‌گرایان ادبیات ملی را طبیعی و ادبیات جهانی را تقلیدی می‌شمردند. در نگاه آنان، نوآوری برابر با پرهیز از تقلید بود. باآنکه گوته به گواه نوشته‌ها و سروده‌هایش، بی‌گمان این پند ارزنده پیشینیان را همواره پیش چشم داشته است: «چون من باش اما خود من نباش» (احمدی، 1375: 2/ 461)، منتسل¹⁶ در سرزنش او می‌گوید: «گوته به‌گزین بزرگ است، مقلد بزرگ همه جنبش‌ها و گرایش‌های باب روز خارجی در ادبیات» (ولک، 1389: 3/ 255). با این‌همه، گوته نزد مان¹⁷ «ایزدی قومی» است (ولک، 1388: 7/ 38).

ملی‌گرایان در نداشتن زبان و ادبیات ملی، زمان را گناهکار می‌دانستند. بنابراین هر در جدایی ادبیات ملت‌ها را طبیعی می‌دانست و می‌گفت: «نبوغ نیاز به زمان دارد» (کازانووا، 1393: 129). به‌باور ملی‌گرایان، آلمان کشور یگانه و برگزیده‌ای بود که خیلی زود رهبری جهان را از آن خود می‌کرد. این باور برخاسته از دیدگاه‌های ملی‌گرایانه فیخته¹⁸ بود: «مردم آلمان مردم برگزیده‌ای هستند که روزی ندایی آسمانی آنان را برای سروری بر جهان فرامی‌خواند» (لوکاج و دیگران، 1386: 234-235). گوته نیز بر این باور بود که آلمان کارکرد ویژه‌ای در بنیان ادبیات جهانی و پیوند دوستانه میان کشورها دارد (امینیان طوسی، 2016: 86).

به‌اعتقاد ملی‌گرایان:

- فرهنگ ملی زاینده فرهنگ بومی و قومی بود و تمدن زاینده جهان‌گرایی؛ ناگزیر فرهنگ خوب و تمدن بد به‌شمار می‌رفت.

- رقابت ادبیات ملی با ادبیات جهانی رقابتی نابرابر است که سرانجامی جز نابودی ادبیات ملی در پی ندارد.

- پذیرش فرهنگ، زبان و ادبیات بیگانه فقط در سایه دست کشیدن از فرهنگ، زبان و ادبیات ملی شدنی است.



- ادبیات فزون‌خواه و برتری‌جوی بیگانه (ادبیات جهانی = ادبیات سلطه) ادبیات ملی را از هرگونه نوآوری و شکوفایی بازمی‌دارد.

- ادبیات جهانی ادبیات ملی را وامی‌دارد با نادیده گرفتن ارزش‌های ملی به زیان آرمان‌های ملی گام بردارد.

در آغاز سده نوزدهم، پیدایش سرمایه‌داری نوین شتاب فراوانی به دگرگونی‌های جهان در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، اقتصادی و... بخشید. نمایان شدن هرچه بیشتر نابرابری‌های فرهنگی خشم ملی‌گرایان را برانگیخت. در این دوران، شتاب در انباشت سرمایه برپایه رقابت، یگانه‌راه برتری‌جویی بود. از این رو گوتته با رویکردی رقابت‌محور و مقایسه‌ای می‌نویسد: «ادبیات جهانی که من تعریف کرده‌ام به‌طور تهدیدکننده‌ای مانند شاگرد جادوگری از ما پیشی گرفته است؛ اسکاتلند و فرانسه هم‌روزه درحال تولید آثار هستند» (امینیان طوسی، 2016: 97).

4-2. ادبیات اروپایی

اندیشمندان و سخنوران هم‌روزگار گوتته پیش از او، از ادبیات اروپا سخن گفته بودند. آنان با نگاه به پیوستگی ژرف ریشه‌های فرهنگی کشورهای اروپایی، آرمان یک‌پارچه‌سازی ادبیات اروپا را در سر داشتند. ماتیزیینی¹⁹ می‌گوید: «روزگار ملی‌گرایی‌های پراکنده به‌پایان آمده و ادبیات اروپا در آستانه پیدایش است» (یوست، 1387: 38). مادام دو اشتال²⁰ یکی از پیش‌گامان دیدگاه ادبیات اروپایی به‌شمار می‌رود. او به‌جای بنیان نهادن ادبیات قومی و ملی که هر دو پرچم‌دار آن بود، ادبیات اروپایی را پیشنهاد کرد: «در روزگار ما، باید به ارزش‌های اروپایی پرداخت» (ولک، 1388: 2/ 271-269). اندیشه اروپاگرایی می‌کوشید اروپا را بی‌نیاز از جهان و جهان را نیازمند اروپا کند.

در گام نخست، کمترین چشم‌داشت از اروپاگرایی این بود که اروپا با دست خود، خود را از میان نبرد. از این رو ماتیزیینی می‌گوید: «ما همچون انگشتان یک دست خواهیم بود، جدا اما همکار» (ماتیل، 1383: 2/ 470). خواست او این بود که ادبیات ملی کشورهای هر یک جداگانه

کار خود را پیش ببرند؛ اما فقط در پی یک هدف باشند: یک‌پارچگی اروپا. لانگفو²¹ با نگرانی می‌گوید: «همان‌گونه که خون آن‌ها (شرقیان) به خون ما آمیخت، سرانجام اندیشه و احساس آن‌ها نیز با ادبیات ما درمی‌آمیزد» (ولک، 1389: 3/ 208). آنچه در روزگار گوته اروپاییان را از رسیدن به این هدف بازداشت، ستیز بر سر این بود که فرهنگ، زبان و ادبیات کدام کشور اروپایی شایسته چنان جایگاهی است که بتواند الگوی کشورهای دیگر شود. در این میان، بی‌گمان فرانسه خود را درخور چنین جایگاهی می‌دانست؛ زیرا دست‌کم بیش از یک سده چنین جایگاهی را از آن خود کرده بود.

5-2. جهان‌گرایی

جهان‌گرایی عبارت است از گرامی‌داشت و گاه پذیرش فرهنگ، ارزش، باور، دین، نژاد، زبان و ادبیات دیگری در جهان. جهان‌گرایان خود را شهروند جهان می‌دانند. آنان بر این باورند که سرنوشت همه انسان‌ها و پدیده‌های جهان به هم گره خورده است و رویدادهای کوچک و بزرگ جهانی - خواه نیک، خواه بد - ناگزیر سرنوشت همگان را دگرگون می‌کند. پیش از گوته، ولتر²²، شلگل²³، لسینگ، هردر، مادام دو اشتال و... شعر (ادبیات) را زبان جهانی نامیده بودند. ویلاند²⁴ نیز از ادبیات جهانی که ویژه انسان جهانی است، سخن گفته بود. در نگاه گوته، شعر (ادبیات) راستین ویژه انسان راستین (انسان جهانی) است و بس؛ چراکه فقط او می‌تواند به یاری آن رستگار شود (مان و دیگران، 1371: 43). در این رویکرد، سخن، سخنور و سخن‌دان در ادبیات جهانی به یگانگی می‌رسند.

3. گوته

گوته در 28 اوت 1749 در فرانکفورت دیده به جهان گشود. سخت دل‌بسته دیدگاه اندیشه و عمل بود. در بیست‌وپنجمین بهار زندگی‌اش داستان *رنج‌های ورتنر جوان*²⁵ نام و آوازه او را در سراسر اروپا فراگیر کرد. او پیش از مرگش در 1832م به آیندگان و هم‌روزگارانش آموخت که هر شاهکار ادبی (هنری) تنها بخشی از فرایند پیشرفت است و بس.



گوته را فقط می‌توان یکی از پیش‌گامان فراخوان همگانی برای پیوستن آگاهانه و هدفمند به ادبیات جهانی دانست. سرشت او آمیزه‌ای از هم‌سازی ناسازها بود. او به‌راستی اصلاح‌طلبی انقلابی، باستان‌گرایی نوجو، اندیشمندی شاعر و جهان‌گرایی میهن‌دوست بود. ناگزیر دگرگونی پیوسته جهان و جهانیان تحول اندیشه را نزد او آسان کرده بود.

گوته در بنیان نهادن دیدگاه ادبیات جهانی بیش از هرکس وام‌دار اندیشه‌های روسو²⁶ و هردر است. به‌باور روسو، جهان فقط برپایه یک خواست همگانی می‌تواند هستی خود را پاس بدارد. تک‌تک مردم و کشورهای جهان باید فزون‌خواهی‌های خود را فراموش کنند و برای رسیدن به خواست همگانی بکوشند (لوکاچ و دیگران، 1386: 185). گوته نیز با پیشنهاد ادبیات جهانی برآن بود که ادبیات ملی کشورها را از جدایی‌افکنی و مرزبندی‌های خودخواهانه بازدارد:

خیلی باشکوه است که ما حالا به‌واسطه روابط و تعاملات پویا بین فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها، به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم یکدیگر را اصلاح کنیم. این بزرگ‌ترین مزیتی است که از ادبیات جهان به‌دست آمده است و همچنان ادامه خواهد یافت (یوست، 1387: 37).

در این رویکرد، بزرگ‌ترین دستاورد ادبیات جهانی مرززدایی و همکاری به هدف بهبود است.

هردر یکی از برجسته‌ترین پیش‌گامان روشنگری، نقد و نظریه ادبی آلمان به‌شمار می‌رود. به‌اعتقاد او، مردم هرکشور برپایه ارزش‌های ملی خود که ویژه آن‌هاست، می‌توانند فرهنگ و تمدن خاص خود را بنیان نهند. *ترانه‌های قومی*²⁷ او «نخستین جنگ جامع ادبیات جهانی» است (ولک، 1388: 1 / 251). *هاینه*²⁸ به‌درستی او را از پیشروان دیدگاه ادبیات جهانی می‌داند:

هردر همهٔ ابنای بشر را چنگ عظیمی می‌شمرد که در دست استاد ازل قرار دارد. در نظر او، هر قومی یکی از زه‌های این چنگ غول‌آساست که به‌نحو خاصی

کوک شده است و او هماهنگی جهانی زه‌های گوناگون را دریافته بود (ولک، 1389: 3/266).

ملی‌گرایی و جهان‌گرایی به دور از تندروی هردر، گوته را به پیروی از او برانگیخت؛ از این رو می‌گوید: «شعر پدیده‌ای جهانی است و هرچه جالب‌تر و هیجان‌انگیزتر باشد، ویژگی‌های ملی را بهتر نشان می‌دهد» (امینیان طوسی، 2016: 95). در این رویکرد، ادبیات به‌خودی‌خود جهانی و ملی است.

به‌باور گوته، فرایند ادبیات جهانی خواه‌ناخواه همه را با خود همراه خواهد کرد. در این میان، کسانی بیشتر زیان می‌کنند که دیرتر به آن بپیوندند. در این رویکرد، ادبیات جهانی هرگز جایگزینی برای ادبیات ملی نیست. او دل‌بستگی به ادبیات قومی و نپیوستن به ادبیات جهانی را سخت به زیان ادبیات ملی آلمان می‌دانست.

گوته یکی از راه‌های پیوستن به ادبیات جهانی را گفت‌وگو میان اندیشمندان و سخنوران کشورها و فرهنگ‌ها می‌دانست: «آنجا که دانایان به هم می‌رسند، فرزاندگی تجلی می‌یابد» (1392: 216). در این دیدگاه، پیوند میان سخنوران هنگامی ستوده است که مایه نوآوری و شکوفایی آنان شود. عصر گوته روزگار اندیشمندان و سخنوران دوران‌ساز بود. او در پی آن بود که به یاری ادبیات جهانی آن‌ها را به هم پیوند دهد، به جهانیان بشناساند و کاری کند که صدای آن‌ها شنیده شود. بنابراین با نظرگاه تاریخی، اجتماعی و شناخت‌محور می‌نویسد:

اگر از ادبیات جهانی، اروپایی یا عمومی شجاعانه سخن به میان می‌آوریم، به‌معنای آن نیست که باید ادبیات ملت‌های مختلف و آثار آنان را بشناسیم؛ زیرا چنین آشنایی وجود دارد و در گذشته نیز وجود داشته است و کم‌وبیش ادامه خواهد یافت. خیر! منظورم از این سخن آن است که ادیبان زنده و درحال فعالیت باید یکدیگر را بشناسند و با حسی از همدلی و علاقه بکوشند بر جوامع تأثیر بگذارند (فیروزآبادی، 1388: 98).

نوشته‌ها و سروده‌های پرشمار و گوناگون گوته گواه روشنی بر باور ژرف او به ادبیات جهانی است. او می‌گوید: «همیشه هرکسی می‌خواهد به سلیقه خود انتخاب کند. آنجا که



عرضه فراوان باشد، هرکس آنچه را که بایسته اوست می‌یابد؛ و کسی که فراوان برای دهش دارد، همه‌چیز را به همه می‌دهد» (گوته، 1376: 9).

در این دیدگاه، فقط ادبیات جهانی توانایی خرسندسازی جهانیان را دارد؛ زیرا سرشار از ادبیات ملی است. به‌باور گوته، بزرگ‌نمایی و گونه‌گونی نوشته‌ها و سروده‌ها توده مردم را خرسند می‌کند. نخبگان فقط با بزرگ‌منشی ساختگی خرسند می‌شوند؛ اما تنها شمار اندکی از فرهیختگان موجب رضایت سخنوران می‌شوند (مان و ابوتراب، 1378: 183-184). گوته از هیچ کوششی برای راهنمایی توده مردم فروگذاری نکرد. به‌باور او، «هرگز نمی‌توان در یک‌آن از پس خرسند کردن دو فرمانروا (دربار و مردم) برآمد؛ ناگزیر من مردم را برمی‌گزینم» (لوز، 1379: 347). گوته بر آن است که سخن‌ور(ان) و پیامبر(ان) سرشتی یگانه دارند؛ زیرا خداوند به یک‌اندازه آنان را از عشق و وحی برخوردار کرده است. آنچه آنان را از هم تفکیک می‌کند، تفاوت در روش و هدف است. پیامبران همه توان خداداده را برای گردآوری مردم جهان زیر پرچم یک باور به‌کار می‌گیرند؛ به همین سبب بر آن‌اند که جهانی یک‌رنگ و یک‌پارچه بنیان نهند. اما سخنوران با اندیشه‌های گوناگون و بی‌کران خود در پی پایه‌گذاری جهانی رنگارنگ و بی‌کران هستند (گوته، 1392: 240). در این رویکرد، بی‌گمان خواست گوته از ادبیات جهانی یک‌پارچگی جهان بوده است، نه یک‌رنگی آن.

پوشیده نیست که خواست گوته از ادبیات جهانی دانش ادبی و پیوند مردم جهان با ابزار ادبیات بوده است؛ اما آگاهی از انگیزه راستین او چندان آسان نیست. با آنکه گاه ناگزیر بود از کشش‌های انسانی خود به سود کشش‌های هنری چشم‌پوشد (لوز، 1379: 143)، نمی‌توان آرمان او و دیگر اندیشمندان و سخنوران هم‌روزگارش را در برتری‌جویی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نادیده گرفت.

4. روشنگری

روشنگری یکی از برجسته‌ترین جنبش‌های علمی و فلسفی است که در سده‌های هفدهم و هجدهم در بخش‌هایی از اروپا گسترش یافت و پرچم‌دار جهان‌گرایی شد. به‌باور بنیان‌گذاران

جنبش، خرد و دانش یگانه‌راه رستگاری آدمی است. آنان کارکرد عشق، احساس و تخیل را نادیده گرفتند. از این رو اندیشمندانی همچون گوته به رویارویی با برخی از دیدگاه‌های جنبش برخاستند. آنان بر این باور بودند که آدمی برای پرواز (رستگاری) دست‌کم به دو بال نیاز دارد: خرد و احساس. در روزگاری که آموزه‌های روشنگری در پی گسترش مرزبندی‌ها (خاور و باختر، ملی‌گرایی و جهان‌گرایی) بود، گوته در کنار پذیرش برخی از رویکردهای جنبش روشنگری به جهان‌گرایی، کوشید تا اندازه‌ای مرزبندی‌ها را از میان ببرد.

1-4. آزادی خواهی

آزادی کلیدواژه جنبش‌های سده هجدهم در اروپا بود و هسته بیشتر جنبش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به‌شمار می‌رفت. پیام جنبش این بود که آنچه نزد گروهی مایه رستگاری است، می‌تواند نزد گروهی دیگر موجب گمراهی باشد. جنبش آزادی‌خواهی بسیار وام‌دار جنبش روشنگری است. کارکرد برجسته جنبش آزادی‌خواهی در پیدایش دیدگاه ادبیات جهانی در این است که از آن پس، اندیشمندان و سخنوران بهره بردن از دستاوردها و آگاهی از دیدگاه‌های دیگران را نیاز راستین و کارویژه خود دانستند.

2-4. رمانتیسیم

نیمه دوم سده هجدهم سرآغاز پیدایش جنبش رمانتیسیم در برابر جنبش روشنگری است. این جنبش در آغاز دیدگاهی فلسفی بود؛ ولی رفته‌رفته هنر، ادبیات و سیاست را نیز فراگرفت. به‌باور پیروان آن، تنها ادبیات این توانایی را داشت که از انبوه آواهای ناساز آوایی دل‌نشین بسازد و پراکندگی‌ها و ناهمگونی‌ها را یک‌پارچه و همگون کند. در نگاه آنان، ادبیات در کانون هستی جای داشت. از میان ویژگی‌های برجسته جنبش رمانتیسیم بیش از هر چیز، نگاه به شرق، پرداختن به ادبیات قومی، ندای جهان‌گرایی و آرزوی فرمانروایی بر جهان خاستگاه پیدایش ادبیات جهانی بوده است.



3-4. توفان و پریشانی

هم‌زمان با پیدایش جنبش رمانتیک در اروپا، گروهی از اندیشمندان و سخنوران آلمان گرد آمدند و بنیان‌گذار جنبشی شدند که توفان و پریشانی نام گرفت. برجسته‌ترین ویژگی‌های این جنبش عبارت‌اند از:

- ایستادگی در برابر برخی از اندیشه‌های جنبش روشنگری؛
- ستیز با موج فزون‌خواهی فراگیر فرانسه؛
- بازگشت به فرهنگ یونان و روم باستان؛
- رجوع به زبان، ادبیات و فرهنگ کهن آلمان؛
- ستایش طبیعت، نبوغ و ارزش‌های فردی، قومی و ملی.

آنچه در آلمان و اروپا به‌نام جنبش توفان و پریشانی پدیدار شد، ریشه در نگرانی‌های ژرف اندیشمندان اروپا در سده هجدهم داشت؛ نگرانی‌هایی که خاستگاه پیدایش دیدگاه‌هایی همچون جهان‌گرایی، حقوق جهانی، انسان جهانی و ادبیات جهانی شد.

5. جنبش ترجمه

پادشاه انگلیس آلفرد بزرگ²⁹ درباره ترجمه و جایگاه آن در گذر روزگار می‌نویسد:

پس در سیر آداب و قوانین جهان اندیشه کردم و دیدم روز نخست، قانون زندگانی به زبان عبری نوشته شده بود. پس از آن، یونانیان همه آن قواعد را به زبان یونانی برگردانند و جز دستورهای مذهبی، سایر کتب سودمند را نیز به یونانی ترجمه کردند. رومی‌ها نیز به همین کیفیت به‌وسیله مترجمین دانا، روز اقتدار خویش آن‌همه را به زبان لاتینی نگاشتند و سایر ملل مسیحی نیز همین روش را پیروی نمودند (صورتگر، 1387: 81).

از این رو ترفند «زبان فرانسه زبان لاتین نوجویان است» نتوانست اندیشمندان و سخنوران آلمان را فریب دهد. آنان افزون‌بر آفرینش و نوآوری زبانی و ادبی، دست‌به‌کار ترجمه گسترده از دیگر زبان‌ها شدند. گونه می‌نویسد: «سوی تمام تولیدات خودمان، ما با تصرف کامل

هرآنچه بیگانه به ماست، توانسته‌ایم به درجه فرهنگی خیلی بالایی برسیم» (کازانووا، 1393: 301). گوته خوب به یاد دارد که فرانکفورت از دیرباز چهارراه تجارت جهانی (اروپا) بوده است؛ از این رو می‌نویسد: «آلمانی‌ها همیشه واسطه بوده‌اند و منبع احترام و شناخت متقابل» (همان، 302). پس از ترجمه *فاوست* به زبان فرانسه، اکرمان می‌گوید: «او دیگر فاوست را در متن آلمانی‌اش دوست نداشت؛ بلکه با احساس خوشی و لذت آن را در زبانی که بوسوئه و کورنی و راسین به کار می‌برده‌اند، تازه گشته و شاداب می‌یافت» (گوته، 1376: 6). به باور گوته، ترجمه «یکی از احترام برانگیزترین و شایسته‌ترین کارها در بازار همگانی تجارت جهانی است» (کازانووا، 1393: 18). پس از آنکه یکی از نمایش‌نامه‌هایش به نام *تورکو/توتاسو*³⁰ به فرانسه ترجمه شد، به بررسی بازتاب آن در فرانسه پرداخت. گوته نخستین بار در ماه مه 1827 از ادبیات جهانی سخن گفت: «شخصاً حاضریم به اطلاع دوستانم برسانم که بر این باور هستیم ادبیات جهانی در حال شکل‌گیری است که در آن ما آلمانی‌ها نقشی پرافتخار ایفا می‌کنیم» (امینان طوسی، 2016: 86). سپس در 1 ژانویه 1828 در نامه‌ای به کارلایل³¹ درباره ترجمه *تاسو* به انگلیسی نوشت:

مایلم نظر شما را راجع به اینکه چقدر این *تاسو* می‌تواند انگلیسی باشد؟ بدانم. نظر شما کمک زیادی به من خواهد کرد؛ چراکه ارتباط متن اصلی با متن ترجمه شده در حقیقت رابطه کشوری را با کشور دیگر بیان می‌کند و هرکسی باید بداند که گذر ادبیات جهان از مرزهای ملی اهمیت زیادی دارد (همان، 93).

اکنون پرسش این است که چرا گوته 52 سال (1775-1827م) پس از چاپ *رنج‌های ورتر جوان* و فراگیر شدن نام و آوازه‌اش در اروپا، یک‌باره با ترجمه نمایش‌نامه *تاسو* به زبان فرانسه، از ادبیات جهانی سخن گفت. شاید پاسخ این باشد که برای پرواز، افزون‌بر گستره آسمان به دو بال نیرومند نیز نیاز است. پیش از آن (ترجمه *تاسو*) اگرچه سروده‌ها و نوشته‌های گوته، شیلر و دیگر شاعران و نویسندگان آلمان خوانندگان فراوانی (گستره آسمان) داشت، زبان و ادبیات آلمان (دو بال) به اندازه‌ای نیرومند نبود که بتواند بار سنگین ادبیات جهانی را به‌دوش بکشد و نه در برابر، بلکه در کنار زبان و ادبیات فرانسه و انگلیس بایستد. مترجمان



آلمانی در آغاز بیش از هر چیز در اندیشه ترجمه از زبان‌های دیگر (انباشت زبانی و ادبی) بودند تا ترجمه به زبان‌های دیگر. کازانووا می‌گوید: «زبان آلمانی با راه‌اندازی برنامه عظیم ترجمه آثار، خواست مدعی زبان جهان‌شمول (یعنی زبان ادبی) جدیدی بشود» (1393: 303). از همین رو گوتسکو می‌نویسد: «آن چیزهایی به ادبیات جهانی تعلق دارند که ارزش ترجمه شدن به زبان‌های بیگانه را دارد» (ولک، 1389: 3 / 270). کازانووا نیز درباره نویسندگانی که زبان شناخته‌شده ادبی ندارند، می‌گوید: «شرط پذیرفته شدن در جهان ادبی ترجمه آثارشان به یکی از زبان‌های ادبی مهم است» (1393: 169). ترجمه به دیگر زبان‌ها گام بلندی بود که در آلمان به سختی و کندی برداشته شد.

6. ادبیات و فلسفه

پس از پیدایش جنبش روشنگری، پیوند میان فلسفه و ادبیات استوارتر شد. به‌باور کافمن³²، «فلسفه و ادبیات آلمان از هم جدا نیستند [و] در کشور گوتته، نفوذ شاعران همیشه بیشتر از فیلسوفان بوده است» (1387: 99-100). گوتته کوشید با گذر از زبان پیچیده فلسفه به زبان ساده ادبیات، جهانی بهتر از آنچه را که هست، پی افکند. او برای رهایی از گفتمان پیشین (ادبیات ملی، ادبیات اروپایی) گفتمان نوینی (ادبیات جهانی) را بنیان نهاد. نگرانی از اینکه خرد و دانش سرچشمه‌های خیال را می‌خشکانند، در روزگار گوتته تا اندازه‌ای فراگیر شده بود. گسترش فلسفه در آلمان روزگار گوتته، ادبیات را از شکوفایی بازداشته بود. او از زبان فاوست می‌گوید: «افسوس! فلسفه، حقوق، طب، و تو نیز الهیات ملال‌آور! [...] شما را من با شور و شکیبایی، به حد اکمل آموخته‌ام [...] از همین روست که از هرگونه شادی محروم گشته‌ام» (گوتته، 1376: 16). بنابراین رویکرد گوتته به خرد و دانش نیز شاعرانه بود (کافمن، 1385: 98). به‌باور او، تنها تا جایی می‌توان به خرد و دانش دل سپرد که مردم را از احساسات نیک بازندارند. ناگزیر از زبان مفیستوفلس به گریز از فلسفه و پناه بردن به احساس سفرارش می‌کند: تو اگر شش اسب داشته باشی، مگر زورشان زور تو نیست؟ سوارشان که می‌شوی، تو! یک انسان معمولی! چنانی که انگار بیست و چهار پا داری. زود حس‌هایت را آسوده بگذار! و با آن‌ها راه بیفت! و در دنیا بگرد! به تو بگویم: آدم خوش‌گذرانی

که فلسفه می‌بافد، چارپایی است که جن در یک خلنگزار خشک دایره‌وار می‌چرخاندش، و حال آنکه گرداگرد آنجا چمنزار سبز زیبایی گسترده است (گوته، 1376: 47).

گوته در ستیز با دیدگاه کانت که جهان را دو بخش رو در رو (خاور و باختر) خوانده بود، چنین سرود: «خاور و باختر، شمال و جنوب زیر دستان صلح دادارند» (آبادی، 2017: 4). او زنگ هشدار را در برابر مرزبندی‌های فلسفه به‌صدا درآورد و یکی از پرچم‌داران جهان‌گرایی در آلمان شد. این رویکرد بی‌گمان ارجمندترین آرمان ادبیات جهانی به‌شمار می‌رود.

7. بازار جهانی

ادبیات و سرمایه‌داری سده نوزدهم بخش بزرگی از پیشرفت خود را وام‌دار جادوی خیال است. بهره بردن از فرهنگ در جایگاه کالایی تجاری، در پیوند خیال‌پردازی‌های شاعرانه با سرمایه‌داری نوپا ریشه داشت. سرمایه‌داری در سنگر فرهنگ پناه گرفت و وانمود کرد در پی رستگاری (بهبود زندگی) مردم جهان است. فرهنگ نیز پذیرفت همچون دیگر کالاها دادوستد شود و به انباشت سرمایه یاری رساند. گوته گروه واژه بازار جهانی ادبیات را از بودمر³³ وام گرفت. بودمر خود را بازرگانی می‌دانست که توانسته بود با ابزار ترجمه، فرهنگ‌های گوناگون کشورهای اروپایی را به بهترین شیوه به یکدیگر بشناساند (ولک، 1388: 1/ 204). در این رویکرد، ادبیات سرمایه‌ای معنوی است و به‌شدت نیازمند بازاری برای دیده شدن، خوانده شدن، پسندیده شدن و... است. از این رو ادبیات ناگزیر است از همه سازوکارهای پذیرفته‌شده در بازار جهانی سرمایه پیروی کند. به‌باور گوته، بازار ادبیات جهانی «بازاری است که در آن همه ملل کالاهای خود را عرضه می‌کنند» و به «تجارت ایده در میان ملل» می‌پردازند؛ تجارتي که او آن را «تجارت معنوی جهانی» می‌نامد (کازانووا، 1393: 17-18). در این دیدگاه یگانه‌راه برتری، شکوه و ماندگاری ادبیات ملی، پیوستن به بازار جهانی ادبیات است. گوته آشکارا خواهان برتری زبان آلمانی در بازار جهانی ادبیات است: «هرکس که آلمانی بداند و یاد بگیرد، در بازاری به‌سر می‌برد که همه ملت‌ها تولیداتشان را عرضه می‌کنند. چنین کسی حکم



مترجم را دارد، حتی وقتی پولی به جیب می‌زند» (پوچنر، 1398: 2). در این رویکرد، جایگاه ترجمه به زبان آلمانی همچنان برجسته است.

8. بازتاب دیدگاه ادبیات جهانی

دگرگونی دیدگاه گونه درباره ادبیات جهانی، از آغاز (1827-1832م) تا به امروز، مایه برداشت‌های گوناگون اندیشمندان و ادب‌پژوهان شده است؛ چراکه هرگاه داده‌ها با دیدگاهی همخوانی ندارد، دیدگاه دگرگون می‌شود. در نظر کارلایل، ادبیات جهانی «تبادل ادبی آزاد با ملت‌های دیگر است. از صحنه خارج کردن تک‌تک ملت‌ها نیست» (ولک، 1389: 3/ 144). مارکس و انگلس³⁴ در منشور کومونیسیم³⁵ می‌نویسند: «آفریده‌های معنوی یک ملت به همگان تعلق یافته است. کوتاه‌بینی و کوتاه‌نظری ملی هرچه بیشتر ناممکن می‌شود و از به هم پیوستن ادبیات محلی و ملی متعدد ادبیات جهانی شکل می‌گیرد» (ریکور و دیگران، 1383: 94). ولک می‌گوید خواست گونه از ادبیات جهانی پیوند اندیشمندان و سخنوران جهان از راه وام‌دهی و وام‌گیری بوده است. وی یک‌پارچگی ادبیات ملت‌های گوناگون را آرمان دلخواه ادبیات جهانی می‌داند (ولک، 1388: 1/ 283). جهان‌نگلو (1383: 383) کارکرد بنیادی ادبیات جهانی را از نگاه گونه، بهره بردن از فرهنگ بشری و افزودن آن به روح قومی خود می‌داند و بر آن است که گونه پیشرو گاندی در گشودن پنجره‌ها (نه دروازه‌ها) به سوی فرهنگ جهانی است. او با ستایش این سخن گاندی که می‌گوید: «من می‌خواهم خانه‌ای داشته باشم با پنجره‌هایی رو به فرهنگ‌های مختلف تا نسیم آن فرهنگ‌ها به درون خانه من بوزد، ولی نمی‌خواهم که توفان بیاید و خانه مرا از جای بکند» (همان، 387)، راهکار گاندی را به دیگران نیز پیشنهاد می‌کند. به نظر مورتی، انگیزه برتری‌جویی یکی از ویژگی‌های برجسته ادبیات جهانی است:

ادبیات جهان به‌راستی یک سامانه است، اما سامانه‌ای از تغییرات؛ سامانه یکی بود اما یکسان نبود. فشار مرکز انگلیسی - فرانسوی در تلاش بود که آن را یکسان کند

[...] مشاهده می‌کنید که چطور مطالعه ادبیات جهان، لاجرم مطالعه تلاش برای

استیلای نمادین در جهان هم هست (1396: 6).

یوست با پرداختن به دیدگاهی که ادبیات جهانی را با ادبیات تطبیقی یکسان می‌شمارد، می‌گوید: «ادبیات جهان و ادبیات تطبیقی دو مضمون هم‌معنا نیستند. درواقع ادبیات جهان پیش‌نیاز ادبیات تطبیقی است و مواد خام مورد نیاز پژوهشگر ادبیات تطبیقی را در اختیار او قرار می‌دهد» (1387: 38).

9. نتیجه

ادبیات جهانی به جهان، مردم جهان، آرمان‌ها، ارزش‌ها، غم‌ها و شادی‌های آنان در گذر زمان می‌پردازد. بی‌گمان هرآنچه در جایگاه ادبیات جهانی نام و آوازه‌ای به دست می‌آورد، همیشه و برای همگان بهترین گزینه نیست. یک یا چند تن و یا یک یا چند کشور به‌تنهایی توانایی و شایستگی آفرینش آن را ندارند. کارآمدترین ابزار شناخت خود از نگاه دیگران، شناساندن خود به دیگران و شناخت دیگران از زبان خودشان است. براینده تقسیم کار سخنوران جهان در گستره زمان است. وام‌دار هیچ کشور، فرهنگ، نژاد، زبان و... نیست. به‌آسانی با فرهنگ دیگر کشورها همراه می‌شود و فرهنگ‌های دیگر را با خود همراه می‌کند. به‌هیچ‌روی فهرستی از بدهکاری‌ها و بستنکاری‌های سخنوران کشورها نیست. با ادبیات ملی سر ستیز ندارد. دین نوینی نیست که همگان ناگزیر از پیروی آن باشند. دم‌به‌دم دگرگون می‌شود و چارچوبی ایستا و روشی پایدار برای پیروی دیگران به دست نمی‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

1. Johann Wolfgang von Goethe
2. world literature
3. *West-Östlicher Divan*
4. *Faust*
5. life of Goethe
6. François Jost
7. Franco Moretti



8. John Boynton Priestly
9. Pléiade
10. Joachim du Bellay
11. Gotthold Ephraim Lessing
12. Adam Heinrich Müller
13. William Hazlitt
14. Johann Gottfried Herder
15. Friedrich der Große
16. Wolfgang Menzel
17. Thomas Mann
18. Johann Gottlieb Fichte
19. Giuseppe Mazzini
20. Madame de Staël
21. Henry Wadsworth Longfellow
22. Voltaire (François Marie Arouet)
23. Karl Wilhelm Friedrich Schlegel
24. Christoph Martin Wieland
25. The Sorrows of Young Werther
26. Jean-Jacques Rousseau
27. Folk Songs/Volkslieder
28. Christian Johann Heinrich Heine
29. Alfred the Great
30. Torquato Tasso
31. Thomas Carlyle
32. Walter Arnold kaufmann
33. Johann Jakob Bodmer
34. Karl Heinrich Marx & Friedrich Engels
35. *Manifest der Kommunistischen Partei*

منابع

- آبادی، اسکندر (2017). «ترجمه آموزش رواداری از گلستان». *روزنامه فرانکفورتر آگماینه (FAZ)*.
<https://p.dw.com/p/2c1Kv>
- آدرنو، تئودر (1388). *زبان اصالت در ایدئولوژی آلمانی*. ترجمه سیاوش جمادی. چ 2. تهران: ققنوس.
- احمدی، بابک (1375). *ساختار و تأویل متن*. چ 2. چ 3. تهران: نشر مرکز.
- امینیان طوسی، امیر (2016). «گزارشی از انجمن ادبیات جهانی و مؤسسه ادبیات جهانی». *فصلنامه هنر و زبان*. د 1. ش 1. صص 102-81.

- پرستلی، جان بویتن (1387). *سیری در ادبیات غرب*. ترجمه ابراهیم یونسی. چ 4. تهران: امیرکبیر.
- پل ریکور و دیگران (1383). *مبانی نظری مدرنیسم (مجموعه مقالات)*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- پوچنر، مارتین (1398). «کتاب‌خوان‌های جهان متحد شوید». ترجمه افسانه دادگر. وبگاه آسو.
- جهانگللو، رامین (1383). «جهانی بودن یا جهانی شدن». *مجلس و پژوهش (مجلس و راهبرد)*. ش 43. صص 379-398.
- صورتگر، لطفعلی (1387). *تاریخ ادبیات انگلیس*. چ 3. تهران: امیرکبیر.
- فیروزآبادی، سیدسعید (1388). «گوته و مفهوم ادبیات جهانی و ادبیات تطبیقی». *مطالعات ادبیات تطبیقی*. س 3. ش 12. صص 91-104.
- کازانووا، پاسکال (1393). *جمهوری جهانی ادبیات*. ترجمه شاپور اعتماد. چ 2. تهران: نشر مرکز.
- کافمن، والتر آرنولد (1387). *کشف ذهن (گوته، کانت، هگل)*. ترجمه ابوتراب سهراب و فریدالدین رادمهر. چ 2. تهران: نشر چشمه.
- لوکاج، گئورک و دیگران (1386). *رومانتیسیم (مجموعه مقالات)*. چ 2. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- گوته، یوهان ولفگانگ فون (1376). *فاوست*. ترجمه م.ا. به‌آذین. تهران: نیلوفر.
- _____ (1392). *دیوان غربی - شرقی*. ترجمه محمود حدادی. چ 2. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- لوز، جرج هنری (1379). *زندگی گوته*. ترجمه ساسان اطهری‌نژاد. چ 3. تهران: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.
- ماتیل، الکساندر (1383). *دایرةالمعارف ناسیونالیسم*. سرپرستان ترجمه کامران فانی و محبوبه مهاجر. چ 2. تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- مان، توماس و دیگران (1371). «گوته انسانی برای تمام جهان». ترجمه محمد پوینده. *پیام یونسکو*. س 25. ش 281. صص 42-44.
- مان، توماس و سهراب ابوتراب (1378). «گوته آفریدگار سخن». *هنر و معماری: زیباشناخت*. ش 1. صص 173-194.
- مورتی، فرانکو (۱۳۹۶). «تأملاتی در ادبیات جهان». ترجمه امید آزادی بوگر. *فصلنامه مترجم*. ش 62.



- ولک، رنه (1388). تاریخ نقد جدید. ترجمه سعید ارباب شیرانی. 8 ج. 1 ج. 3. تهران: نیلوفر.
- _____ (1388). تاریخ نقد جدید. ترجمه سعید ارباب شیرانی. 8 ج. 2 ج. 3. تهران: نیلوفر.
- _____ (1389). تاریخ نقد جدید. ترجمه سعید ارباب شیرانی. 8 ج. 3 ج. 3. تهران: نیلوفر.
- _____ (1388). تاریخ نقد جدید. ترجمه سعید ارباب شیرانی. 8 ج. 7 ج. 1. تهران: نیلوفر.
- یوست، فرانسوا (1387). «مفهوم ادبیات جهان». ترجمه علیرضا انوشیروانی. *مطالعات ادبیات تطبیقی*. ش 5. صص 33-48.